

روپاهایی که می آیند



سازان گلفر

سازان گلفر

سازان گلفر

سازان گلفر

سازان گلفر

سازان گلفر

الای وگهان (دنيس کواييد) مقلعه‌کار امور کفن و دفن شهر کوچکی در تگزاس است که جمعیت شهر برای او احترام خاصی قايلند. روزی چند نوجوان به راز مخوفی که در خانه او پنهان شده است، پی می‌برند و بعد از آنکه جنابتي رخ می‌دهد، ناچار می‌شوند خود را از دامی که ممکن است آنها را به قربانیان بعدی بدل کند، بیرون بیاورند. ایمی تیگاردن، تونی اولر، دون رکهايزر و استیون لاسفورد ديگر بازیگران این فیلم دلهره‌آور هستند که مارتین گوینگی کارگردانی کرده و بروس ویلکینسن فیلمنامه‌اش را نوشته است. به علت خشونت و به‌کارگیری الفاظ ناشایست فیلم با درجه R اکران گرفته و زمان نمایش آن ۹۶ دقیقه‌است.

این درباره توست



فیلم مستند «این درباره توست» نگاهی انداخته به زندگی جان مالتکمپ ترانه‌سرا و خواننده، سفر او در تابستان ۲۰۰۹ همراه با باب دیلن و ویلی نلسن و ضبط آلبوم موسیقی سال ۲۰۱۰ او در مدت یک ماه و نیم در سه مکان تاریخی: داستان زندگی مالتکمپ را یک پدر و پسر فیلمساز، کورت و یان مارکوس بازگو کرده‌اند که این البته اولین تجربه فیلمسازی آنهاست (کورت مارکوس عکاس بسیاری از نشریات معتبر مانند نیویورک‌تایمز و رولینگ استونز و همین‌طور تبلیغات تجاری شرکت‌های بزرگ‌است) و کل مدت‌زمان ۹۰ دقیقه فیلم را در قطع سوبر هشت فیلمبرداری کرده و خودش هم به‌عنوان راوی در فیلم حضور دارد.



ماریا (سوزان کراولی) زنی ایتالیایی است که در سال ۱۹۸۹ در آمریکا مرتکب قتل سه نفر می‌شود و خود را به پلیس معرفی می‌کند. ۲۰ سال بعد، دختر او ایزابلا (فرناندا آندراده) در تلاش برای پی‌بردن به واقعیت به آسایشگاهی در ایتالیا می‌رود که مادرش در آن نگهداری می‌شود و تلاش می‌کند در یابید که آیا او یک بیمار روانی است یا روحش تسخیر شده است. ویلیام برنت بل این فیلم را کارگردانی کرده و فیلمنامه را با کمک متیو پیترمن نوشته است. سایمن کوار ترمن، ایوان هلموت و برایان جانسن از دیگر بازیگران این فیلم ترسناک ۷۷دقیقه‌ای هستند.



در شهر یانجی در ناحیه مشترک میان کره‌شمالی، چین و روسیه یک راننده تاکسی که همسرش شش ماه پیش به کره جنوبی رفته و بازنگشته است، از دریای زرد عبور می‌کند و به شؤل می‌رود ولی به اتهام قتل تحت تعقیب پلیس قرار می‌گیرد و یک آدمکش حرفه‌ای نیز او را دنبال می‌کند. این درام دلهره‌آور جنایی محصول کشور کره جنوبی را هونگ چین‌نا نوشته و کارگردانی کرده است و چونگ ووه‌ها، یون سوک کیم و سونگ‌ها چو در آن بازی می‌کنند. زمان نمایش فیلم ۱۵۷ دقیقه‌است.

نگاهی به فیلم «النا» ساخته اندری زویاگینتسف

نوازه چه خبر دکتر جون؟

فرزند به‌مثابه غایت زندگی

سازان گلفر cinemaglobe.blogfa.com

فیلم‌های تیره و تار و زرد و سیاه و سفیدی که در این اولین هفته سال نو میلادی روی پرده رفته‌اند، چه آنهایی که امروز در این صفحه می‌بینید و چه فیلم‌هایی که دو روز پیش همین جا دیدید، اصلا ظاهر برازنده‌ای برای آغاز یک سال ندارند.

زیر تاریکی



Beneath the Darkness

الای وگهان (دنيس کواييد) مقلعه‌کار امور کفن و دفن شهر کوچکی در تگزاس است که جمعیت شهر برای او احترام خاصی قايلند. روزی چند نوجوان به راز مخوفی که در خانه او پنهان شده است، پی می‌برند و بعد از آنکه جنابتي رخ می‌دهد، ناچار می‌شوند خود را از دامی که ممکن است آنها را به قربانیان بعدی بدل کند، بیرون بیاورند. ایمی تیگاردن، تونی اولر، دون رکهايزر و استیون لاسفورد ديگر بازیگران این فیلم دلهره‌آور هستند که مارتین گوینگی کارگردانی کرده و بروس ویلکینسن فیلمنامه‌اش را نوشته است. به علت خشونت و به‌کارگیری الفاظ ناشایست فیلم با درجه R اکران گرفته و زمان نمایش آن ۹۶ دقیقه‌است.

این درباره توست

حجم انبوهی از شاخه و بخش بالای تنه درختی که در مرکزیت این حجم قرار دارد قسمت عمده‌ای از تصویر را فرا گرفته و کلاغی که در تقابل با سرمای هوا پرهایش را پوش داده، در راست محو تصویر آرام گرفته است. در سمت چپ کادر، گوشه‌ای از نمای خانه‌ای را می‌بینیم. صبح زود است، خورشید آرام بالا می‌آید و به تناسب این امر، کلاغ هم وضوح می‌یابد و در این حین کلاغ دیگری از خارج کادر پر می‌کشد و بر شاخه‌ای در سوی مقابل می‌نشیند و همین که سرش را به سمت خانه می‌گرداند تصویر، کات می‌خورد و به داخل خانه می‌رویم و تصویری را می‌بینیم که از پی هم می‌گذرند: میزی با سه صندلی خالی (در واقع چهار صندلی دور میز است و به مرور به این گمان می‌افتیم که شاید جاهای خالی در آینده متعلق به کسانی دیگر شود)، خانه‌ای با دیوارهای آبی و دکوراسیونی چوبی، میز کثری که عکس سیاه‌وسفید دخترکی روی آن قرار گرفته و زنی با لباس سفید که زودتر از آنکه ساعت بیدارش کند با چشم‌مانی باز (با المان‌هایی از نگرانی) در تخت‌خوابی یک نفره دراز کشیده است. او برمی‌خیزد و در آینه با خود مواجه می‌شود. در آینه دو النا می‌بینیم، گویی دو وجه با تمایزی از لحاظ زاویه دید، می‌خواهد برایمان از انسانی با وجودی چند وجهی سخن بگوید. النا به سالن می‌رود و پرده‌ها را کنار می‌زند، او نور می‌خواهد، نیاز دارد خانه و زندگیش روشن باشد. در بست‌های را می‌بینیم که ابتدا سایه النا روی آن می‌افتد و سپس او با لباسی آبی –از طیف رنگ آمیزی دیوارهای خانه– به اتاق خواب شوهرش قدم می‌گذارد و بلافاصله راه ورود نور به آنجا را نیز باز می‌کند او مرد را با تکنی بیدار می‌کند و از در اتاق خارج می‌شود. مجموع این تصاویر با ایجاز در پرداخت، مقدمه‌ای است برای ورود به زندگی النا. خصایص به غایت مادرانه از یک سو و فرمانبرداری در هیات یک همسر از سوی دیگر، دو روی یک سکه هستند که شخصیت النا را شکل می‌دهند و در کشاکشی در طول فیلم، بُعد مادرانه وی بر بعد دیگر چیره می‌شود و در این روند ما ناظر بر این جدال هستیم.

نگاهی به سینمای اندری زویاگینتسف

در فیلم‌های زویاگینتسف همیشه یک نفر در خانواده‌ای که فیلم با مرکزیت بر آن پیش می‌رود، میرد. پدر به ظاهر بی‌عاطفه «بازگشت»، مادر زجر کشیده «تبعید» و ولادیمیر در «النا» مردن‌هایی غریب و تکان دهنده هستند. در فیلم «بازگشت»، زمانی که پدر برای نجات پسرش در تکاپوست، از ارتفاع پرتاب می‌شود

و جان می‌دهد. در «تبعید» مادر بعد از جان سالم به در بردن از خودکشی، به دروغ به شوهرش می‌گوید حامله است، ولی نه از او. به واسطه این‌ دروغ، بعد از عمل و بنا به تجویزی ناشیانه، جان می‌دهد و در «النا» ولادیمیر از حمله‌ای قلبی جان سالم به در می‌برد ولی به واسطه خوراندن قرص اشتنباه از جانب النا می‌میرد. ادامه یافتن زندگی در طبیعت و برای انسان، وقتی که فردی تاثیرگذار از بین می‌رود، به نظر حقیقت ثابتي است که زویاگینتسف قصد تاکید بر آن را دارد و در واقع در هر سه فیلم به طرق مختلف این مضمون را در پایان به تصویر می‌کشد و در این میان پایان «تبعید» از یاد نرفتنی است.

یکی دیگر از مشخصه‌های بارز سینمای زویاگینتسف، نگاه انسانی در خور توجهی است که وی به شخصیت‌های فیلم‌هایش دارد. از پدر سخت‌گیر و عجیب «بازگشت» که جان می‌دهد و به قعر آب فرو می‌رود، متغیر نمی‌شوم. که هیچ، با وجود آن همه رفتارهای آزاردهنده در قبال

خانواده‌اش، دل‌مان به حالش نیز می‌سوزد. پدر درمانده «تبعید» را به یساد بیاوریم که به قول خودش، زن و فرزندش را گشت، برایش ناراحت می‌شویم و از غمش، اندوهگین تغییر‌موضع‌گیری مخاطب نسبت به رابرت در چند دقیقه پایانی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت). در فیلم آخر نیز با زنی روبه‌رویم که از جهتی جان شوهرش را می‌گیرد و دست ماری که برای تحقق خواسته‌های پسر و خانواده او، عاشقانه، ایثار می‌کند. زویاگینتسف با این تمهید اجازه گسترش حس تنفر نسبت به النا را به مخاطبش نمی‌دهد. او هیچ‌کس را در فیلم‌هایش سیاه یا سفید مطلق نمی‌بیند. تفاوت دیگر فیلم «النا» این است که به کل در شهر اتفاق می‌افتد. در دو فیلم قبل عمده زمان فیلم را در جزیره و روستا می‌گذراندیم. این لوکیشن، شخصیت‌های فیلم اخیر را در جامعه امروز روسیه ترسیم می‌کند و حال و هوایی معاصرتر دارد.

حدافاصل آبی تا سفید

یکی از عناصر مهم در شخصیت‌پردازی و فضاسازی در فیلم، استفاده بجا از رنگ است. اول صبح با خانه‌ای با دیوارهای آبی و لباس آبی النا مواجه می‌شویم. همین‌طور

که با او پیش می‌رویم به عناصری از طیف رنگ آبی دیگری همچون راهرو، در آسانسور و بالکن ساختمان، پسر النا، رنگ لباس پسر النا (که جزئی از وجود اوست)، بنا به تجویزی ناشیانه، جان می‌دهد و در «النا» ولادیمیر از حمله‌ای قلبی جان سالم به در می‌برد ولی به واسطه خوراندن قرص اشتنباه از جانب النا می‌میرد. ادامه یافتن زندگی در طبیعت و برای انسان، وقتی که فردی تاثیرگذار از بین می‌رود، به نظر حقیقت ثابتي است که زویاگینتسف قصد تاکید بر آن را دارد و در واقع در هر سه فیلم به طرق مختلف این مضمون را در پایان به تصویر می‌کشد و در این میان پایان «تبعید» از یاد نرفتنی است.

یکی دیگر از مشخصه‌های بارز سینمای زویاگینتسف، نگاه انسانی در خور توجهی است که وی به شخصیت‌های فیلم‌هایش دارد. از پدر سخت‌گیر و عجیب «بازگشت» که جان می‌دهد و به قعر آب فرو می‌رود، متغیر نمی‌شوم. که هیچ، با وجود آن همه رفتارهای آزاردهنده در قبال

خانواده‌اش، دل‌مان به حالش نیز می‌سوزد. پدر درمانده «تبعید» را به یساد بیاوریم که به قول خودش، زن و فرزندش را گشت، برایش ناراحت می‌شویم و از غمش، اندوهگین تغییر‌موضع‌گیری مخاطب نسبت به رابرت در چند دقیقه پایانی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت). در فیلم آخر نیز با زنی روبه‌رویم که از جهتی جان شوهرش را می‌گیرد و دست ماری که برای تحقق خواسته‌های پسر و خانواده او، عاشقانه، ایثار می‌کند. زویاگینتسف با این تمهید اجازه گسترش حس تنفر نسبت به النا را به مخاطبش نمی‌دهد. او هیچ‌کس را در فیلم‌هایش سیاه یا سفید مطلق نمی‌بیند. تفاوت دیگر فیلم «النا» این است که به کل در شهر اتفاق می‌افتد. در دو فیلم قبل عمده زمان فیلم را در جزیره و روستا می‌گذراندیم. این لوکیشن، شخصیت‌های فیلم اخیر را در جامعه امروز روسیه ترسیم می‌کند و حال و هوایی معاصرتر دارد.

یکی از عناصر مهم در شخصیت‌پردازی و فضاسازی در فیلم، استفاده بجا از رنگ است. اول صبح با خانه‌ای با دیوارهای آبی و لباس آبی النا مواجه می‌شویم. همین‌طور

که با او پیش می‌رویم به عناصری از طیف رنگ آبی دیگری همچون راهرو، در آسانسور و بالکن ساختمان، پسر النا، رنگ لباس پسر النا (که جزئی از وجود اوست)، بنا به تجویزی ناشیانه، جان می‌دهد و در «النا» ولادیمیر از حمله‌ای قلبی جان سالم به در می‌برد ولی به واسطه خوراندن قرص اشتنباه از جانب النا می‌میرد. ادامه یافتن زندگی در طبیعت و برای انسان، وقتی که فردی تاثیرگذار از بین می‌رود، به نظر حقیقت ثابتي است که زویاگینتسف قصد تاکید بر آن را دارد و در واقع در هر سه فیلم به طرق مختلف این مضمون را در پایان به تصویر می‌کشد و در این میان پایان «تبعید» از یاد نرفتنی است.

یکی دیگر از مشخصه‌های بارز سینمای زویاگینتسف، نگاه انسانی در خور توجهی است که وی به شخصیت‌های فیلم‌هایش دارد. از پدر سخت‌گیر و عجیب «بازگشت» که جان می‌دهد و به قعر آب فرو می‌رود، متغیر نمی‌شوم. که هیچ، با وجود آن همه رفتارهای آزاردهنده در قبال

خانواده‌اش، دل‌مان به حالش نیز می‌سوزد. پدر درمانده «تبعید» را به یساد بیاوریم که به قول خودش، زن و فرزندش را گشت، برایش ناراحت می‌شویم و از غمش، اندوهگین تغییر‌موضع‌گیری مخاطب نسبت به رابرت در چند دقیقه پایانی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت). در فیلم آخر نیز با زنی روبه‌رویم که از جهتی جان شوهرش را می‌گیرد و دست ماری که برای تحقق خواسته‌های پسر و خانواده او، عاشقانه، ایثار می‌کند. زویاگینتسف با این تمهید اجازه گسترش حس تنفر نسبت به النا را به مخاطبش نمی‌دهد. او هیچ‌کس را در فیلم‌هایش سیاه یا سفید مطلق نمی‌بیند. تفاوت دیگر فیلم «النا» این است که به کل در شهر اتفاق می‌افتد. در دو فیلم قبل عمده زمان فیلم را در جزیره و روستا می‌گذراندیم. این لوکیشن، شخصیت‌های فیلم اخیر را در جامعه امروز روسیه ترسیم می‌کند و حال و هوایی معاصرتر دارد.

یکی از عناصر مهم در شخصیت‌پردازی و فضاسازی در فیلم، استفاده بجا از رنگ است. اول صبح با خانه‌ای با دیوارهای آبی و لباس آبی النا مواجه می‌شویم. همین‌طور

که با او پیش می‌رویم به عناصری از طیف رنگ آبی دیگری همچون راهرو، در آسانسور و بالکن ساختمان، پسر النا، رنگ لباس پسر النا (که جزئی از وجود اوست)، بنا به تجویزی ناشیانه، جان می‌دهد و در «النا» ولادیمیر از حمله‌ای قلبی جان سالم به در می‌برد ولی به واسطه خوراندن قرص اشتنباه از جانب النا می‌میرد. ادامه یافتن زندگی در طبیعت و برای انسان، وقتی که فردی تاثیرگذار از بین می‌رود، به نظر حقیقت ثابتي است که زویاگینتسف قصد تاکید بر آن را دارد و در واقع در هر سه فیلم به طرق مختلف این مضمون را در پایان به تصویر می‌کشد و در این میان پایان «تبعید» از یاد نرفتنی است.

یکی دیگر از مشخصه‌های بارز سینمای زویاگینتسف، نگاه انسانی در خور توجهی است که وی به شخصیت‌های فیلم‌هایش دارد. از پدر سخت‌گیر و عجیب «بازگشت» که جان می‌دهد و به قعر آب فرو می‌رود، متغیر نمی‌شوم. که هیچ، با وجود آن همه رفتارهای آزاردهنده در قبال

خانواده‌اش، دل‌مان به حالش نیز می‌سوزد. پدر درمانده «تبعید» را به یساد بیاوریم که به قول خودش، زن و فرزندش را گشت، برایش ناراحت می‌شویم و از غمش، اندوهگین تغییر‌موضع‌گیری مخاطب نسبت به رابرت در چند دقیقه پایانی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت). در فیلم آخر نیز با زنی روبه‌رویم که از جهتی جان شوهرش را می‌گیرد و دست ماری که برای تحقق خواسته‌های پسر و خانواده او، عاشقانه، ایثار می‌کند. زویاگینتسف با این تمهید اجازه گسترش حس تنفر نسبت به النا را به مخاطبش نمی‌دهد. او هیچ‌کس را در فیلم‌هایش سیاه یا سفید مطلق نمی‌بیند. تفاوت دیگر فیلم «النا» این است که به کل در شهر اتفاق می‌افتد. در دو فیلم قبل عمده زمان فیلم را در جزیره و روستا می‌گذراندیم. این لوکیشن، شخصیت‌های فیلم اخیر را در جامعه امروز روسیه ترسیم می‌کند و حال و هوایی معاصرتر دارد.

یکی از عناصر مهم در شخصیت‌پردازی و فضاسازی در فیلم، استفاده بجا از رنگ است. اول صبح با خانه‌ای با دیوارهای آبی و لباس آبی النا مواجه می‌شویم. همین‌طور

که با او پیش می‌رویم به عناصری از طیف رنگ آبی دیگری همچون راهرو، در آسانسور و بالکن ساختمان، پسر النا، رنگ لباس پسر النا (که جزئی از وجود اوست)، بنا به تجویزی ناشیانه، جان می‌دهد و در «النا» ولادیمیر از حمله‌ای قلبی جان سالم به در می‌برد ولی به واسطه خوراندن قرص اشتنباه از جانب النا می‌میرد. ادامه یافتن زندگی در طبیعت و برای انسان، وقتی که فردی تاثیرگذار از بین می‌رود، به نظر حقیقت ثابتي است که زویاگینتسف قصد تاکید بر آن را دارد و در واقع در هر سه فیلم به طرق مختلف این مضمون را در پایان به تصویر می‌کشد و در این میان پایان «تبعید» از یاد نرفتنی است.

یکی دیگر از مشخصه‌های بارز سینمای زویاگینتسف، نگاه انسانی در خور توجهی است که وی به شخصیت‌های فیلم‌هایش دارد. از پدر سخت‌گیر و عجیب «بازگشت» که جان می‌دهد و به قعر آب فرو می‌رود، متغیر نمی‌شوم. که هیچ، با وجود آن همه رفتارهای آزاردهنده در قبال



به واسطه وجود دو رنگ غالب، بیشتر به چشم می‌آیند، همانند تیرت قرمز شوهر النا در باشگاه و آن نگاه‌های خاص او و کتاب قرمزی که النا قبل از خوراندن قرص به همسرش در آن اطلاعاتی در مورد اثرات قرص‌ها را مطالعه می‌کند. قرمز نیز رنگی است که در روانشناسی رنگ، چنین تعریف می‌شود: محرک، اراده برای پیروزی و تمام‌شکل‌های شور زندگی و قدرت*.

چهار بار در طول فیلم تکه‌هایی از قسمت سوم موممان سمفونی، سوم فیلیپ گلس را روی تصویری می‌شنویم؛ چهار قسمت اصلی که به مدد موسیقی برجسته می‌شوند: ۱- النا بعد از خارج شدن شوهرش از خانه بیرون می‌رود و در آ بانک پول می‌گیرد و به سمت خانه پسرش می‌رود و در انتها همه را به او ارزانی می‌کند، گویی پسر و خانواده‌اش تمام هستی او هستند. ۲- شوهر النا با ماشین‌اش به سمت مجموعه‌ای ورزشی می‌رود. به آنجا می‌رسد، بعد از کمی ورزش در باشگاه بدنسازی به استخر می‌رود و آنجاست که در آب دچار حمله قلبی می‌شود. ۳- النا روز بعد از مرگ ولادیمیر روی صندلی‌ای که هنگام زنده بودن ولادیمیر و خوردن صبحانه روی آن نمی‌نشست، نشسته و تلویزیونی را نگاه می‌کند که سابق بر این، یکبار به دلیل حضور ولادیمیر آن را خاموش کرده بود. (و اینجا جایی است که وی با رفتارش احساس راهیای از قید و بند در هیات همسری مطیع را به ما القا می‌کند) انگار هرآنچه النا تا به حال می‌خواسته، ممکن می‌شود و تمام پول خانه را آماده می‌کند که پس از مشخص شدن تکلیف ارثیه به جا مانده از همسرش، آن را برای خانواده پسرش ببرد. ۴- نوه کوچک النا با لباسی آبی روی تخت ولادیمیر خوابیده و کمی بعد بیدار می‌شود. چهار نفر دیگر دور میز در خانه الناننشسته‌اند. نمایی قرینه، نمای ابتدایی فیلم با این تفاوت که خبری از کلاغ‌ها نیست و هواروبه تارکب شدن است و خانه به واسطه نور مصنوعی چراغ روشن است.

در صحنه‌های پایانی فیلم ساشا با صورت کتک‌خورده‌اش همچون عمل پدرش در خانه‌شان، درحالی‌که بعد از مردن شوهر النا در بالکن خانه او ایستاده، آب دهانش را به پایین می‌ریزد. او نماینده‌ای است از نسل بعد از پدر تالایش که اعمالی همچون پدر را تکرار می‌کند، نسلی که قرار است در جامعه امروز مسؤولیت‌هایی را متقبل شود.

«روان شناسی رنگ‌ها: دکتر ماکس لوشر / ویدای زاده/ انتشارات درسا

عالم و فاصله بین آنها بسیار زیاد است و هیچ‌کدام از این جهان هاشانس کشف جهان دیگر را ندارد. یک جهان خاص دلیلی برای دیدن زندگی جهان دیگر ندارد و جهان دیگر نیز ابزاری ندارد.

آنها ابزاری را اختیار ندارند، اما آنها میل برای پول چیزی نیست که هر دو عالم مشترک است؟

درست است، این مساله برای همه جوامع صدق می‌کند، پول خون فراست... پول تنها امکانی است که می‌توان با آن، رویاه‌ها را به واقعیت تبدیل کرد. هر دو طرف حاضر در فیلم، این تکه را می‌دانند. برای برخی‌ها بلندپروازی نیز هست، مثلا یک فرد دارا که ۱۰۰میلیون دارد، شاید اگر آن گونه که باید بلندپرواز باشد، بتواند این مبلغ را به یکمیلیارد افزایش دهد.

آیا النا می‌تواند در برابر وسوسه پول مقاومت کند؟

من حتی از این هم فراتر می‌روم. فکر می‌کنم که النا واقعا عاشق آن مرد است او کاملا ایمان دارد که عاشق ولادیمیر است. تاحدودی یک رابطه روحانی بین آنان وجود دارد. اگر مساله تصمیم‌گیری برای وصیتنامه وجود نمی‌داشت، آنان بدون هیچ مشکلی به زندگی‌شان ادامه می‌دادند. او سعی می‌کند راحل‌هایی بی‌اگرچیز برای احترام از تصمیم‌گیری بیابد. اما فارغ از احساسات احتمالی تان برای فرد دیگر، اگر پای خودتان را میان باشد، خودتان را ترجیح خواهید داد و اگر پای خانواده تان در میان باشد، دودمان آنان است که باید ادامه یابد. این اولویت است.

آیا فیلم شفاف‌فیمینیستی است؟

خیر، سواى هر چیزى، امروزه زنان هنوز هم کاملا وابسته‌اند، آنان به پول، سرمایه، شوهران‌شان وابسته‌اند. ما هنوز نیز در جامعه‌ای پدرسالارانه زندگی می‌کنیم. اما من این را از سر‌اعتراض نمی‌گویم بلکه فقط یک نگاه است و بس. النا واقعا خودش این تصمیم را گرفت، او می‌داند که چه می‌کند و باید با چه چیزی روبه‌رو شود.

منبع: بولتن فیلم اروپای شرقی (eeffb.org)

سال نهم ■ شماره ۱۴۳۹ روزنامه شتاب

نوازه چه خبر دکتر جون؟

آهنگساز تازه جیمز باند

دوره ۱۵ساله‌آهنگسازی دیوید آرنولد برای فیلم‌های جیمزباندی به سر آمد و نام جانشین او اعلام شد. آرنولد در ۱۵ سال گذشته و از زمان «فردا هرگز نمی‌میرد» (۱۹۹۷) برای فیلم‌های باند،

موسیقی متن ساخته بود و تمام فیلم‌هایی که پس از آن در این مجموعه ساخته شد، «دنیا کافی نیست»، «روزی دیگر بمیر»، «کازینو رویال» و «تسکین ناچیز» با موسیقی او بر پرده آمدند. اکنون سایت طرفداران جیمزباند گزارش داده است که تامس نیومن، قرار است برای فیلم تازه باند که «اسکای فال» نام دارد و سم مندرز آن را کارگردانی می‌کند و قرار است در ماه آذر سال آینده به روی پرده بیاید، موسیقی بسازد. نیومن ۵۷ساله تاکنون ۱۰ بار نامزد جایزه اسکار شده و برای آثاری مانند «ستگاری شلوشنک»، «جاده دوزخ»، «یافتن نیمو»، «آلمانی خوب» و «آل-ای» موسیقی متن ساخته است و امسال نیز فیلم‌های «خدمتکار»، «بانوی آهنین» و «دیوان محاسبات» در میان آثاری بودند که با موسیقی او به نمایش درآمدند.

انجماد آسان

ارول موریس که با ساختن مستندهایی مانند «خط باریک آبی» و «غبار جنگ» به شهرت رسید، قصد دارد یک فیلم کمدی بسازد که «هنجمد کردن مردم آسان است» نام دارد. هفته گذشته دلایل گزارش داد که اوون ویلسن، کریستین ویگ و کریستوفر واکن احتمالا در این فیلم کمدی پرودنی نقش آفرینی خواهند کرد. فیلمنامه «هنجمد کردن مردم آسان است» بر دو منبع مبتنی خواهد بود؛ یکی کتاب خاطرات رابرت اف. نلسن –یک تعمیر‌کار تلویزیون که در دهه ۱۹۶۰ به یکی از پیشگامان فناوری انجماد افراد مبتلا به بیماری‌های حاد بدل شد– با عنوان «ما اولین انسان را منجمد کردیم» که در سال ۱۹۶۷ منتشر شده است و دیگری اپیزودی از یک برنامه رادیویی برطرفدار که ایرا گلس آن را اجرا می‌کند. ژک هلم نویسنده فیلمنامه‌های «جیب‌تر و تخیل» و «فروشگاه شگفت آقای مگزیوم» (و همین‌طور کارگردان فیلم «فروشگاه».) نگارش این فیلمنامه کمدی را برعهده دارد.

چهار بار در طول فیلم تکه‌هایی از قسمت سوم موممان سمفونی، سوم فیلیپ گلس را روی تصویری می‌شنویم؛

چهار قسمت اصلی که به مدد موسیقی برجسته می‌شوند: ۱- النا بعد از خارج شدن شوهرش از خانه بیرون می‌رود و در آ بانک پول می‌گیرد و به سمت خانه پسرش می‌رود و در انتها همه را به او ارزانی می‌کند، گویی پسر و خانواده‌اش تمام هستی او هستند. ۲- شوهر النا با ماشین‌اش به سمت مجموعه‌ای ورزشی می‌رود. به آنجا می‌رسد، بعد از کمی ورزش در باشگاه بدنسازی به استخر می‌رود و آنجاست که در آب دچار حمله قلبی می‌شود. ۳- النا روز بعد از مرگ ولادیمیر روی صندلی‌ای که هنگام زنده بودن ولادیمیر و خوردن صبحانه روی آن نمی‌نشست، نشسته و تلویزیونی را نگاه می‌کند که سابق بر این، یکبار به دلیل حضور ولادیمیر آن را خاموش کرده بود. (و اینجا جایی است که وی با رفتارش احساس ساس راهیای از قید و بند در هیات همسری مطیع را به ما القا می‌کند) انگار هرآنچه النا تا به حال می‌خواسته، ممکن می‌شود و تمام پول خانه را آماده می‌کند که پس از مشخص شدن تکلیف ارثیه به جا مانده از همسرش، آن را برای خانواده پسرش ببرد. ۴- نوه کوچک النا با لباسی آبی روی تخت ولادیمیر خوابیده و کمی بعد بیدار می‌شود. چهار نفر دیگر دور میز در خانه الناننشسته‌اند. نمایی قرینه، نمای ابتدایی فیلم با این تفاوت که خبری از کلاغ‌ها نیست و هواروبه تارکب شدن است و خانه به واسطه نور مصنوعی چراغ روشن است.

نیویایان نام‌هوپر

کارگردان انگلیسی «سخنرانی پادشاه» که پیش از جوایز اسکار سال گذشته در عالم سینما تقریبا ناشناس بود، رمان «نیویایان» ویکتور هوگو را دستمایه فیلم بعدی‌اش

قرار داده است. هفته‌های گذشته صحبت‌هایی در مورد پیشنهاد نقش اپوین، زنی که در جریان انقلاب فرانسه درگیر یک دوراهی عاطفی می‌شود، به اسکارلت جوهانسن، تیلور سویت و لنا میشل مطرح شده بود و بالاخره سایت تویچ فیلم گزارش داد که این نقش به خانم سویت رسید. به گزارش همین سایت، نقش کوزت، دخترک یتیم –که همه دنیا می‌دانند مادرش فانتتین بیچاره بود و خانواده تن‌درده به او ستم می‌کرد و باقی ماجرا– به

آماندا سایفرد پیشنهاد شده که چند سال اخیر در فیلم‌هایی مثل «مامامیا»، «کلونه» و «شنل قرمزی» بازی کرده است. ناگفته نماند که نقش فانتتین را آن هاتواوی بازی می‌کند، هیو جکمن، ژان واهزان است و راسل کرو، هلنا بونهم کارتر و ساشا بارون کوهن هم حضور دارند. فیلمنامه «نیویایان» را ویلیام نیکلسن بر اساس رمان هوگو، لیبرتوی آن بوبیلیل و ترانه‌های هربرت کر تزمر نوشته است. فیلمبرداری به زودی شروع می‌شود تا فیلم در آذرماه آینده به پرده برسد.

آلفونسو گوارون در فضا

فیلم تازه آلفونسو گوارون که یک فیلم دلهره‌آور علمی-تخیلی است که داستانش در فضا می‌گذرد و «جاذبه» نام دارد، به مرحله فنی بعد از فیلمبرداری رسیده

است. هفته پیش ساندرا بولاک بازیگر این فیلم در جورج کلونی در جریان فیلمبرداری فیلم کوارون به هیچ‌وجه از چهره‌پردازی استفاده نکرده‌اند. بولاک در پاسخ به سوالی درباره سه‌بعدی بودن این فیلم گفته است: «خدا رحم کند وقتی صورت من بدون چهره‌پردازی به طرف شما هجوم می‌آورد.» آلفونسو گوارون کارگردان، نویسنده وتهیه‌کننده مکزکی که پیش از این فیلم‌هایی مانند «بنای بشر» و «هری پاتر و زندانی آزکابان» را کارگردانی کرده، فیلمنامه این فیلم را با همکاری یوناس کوارون و رودریگو گارسیا نوشته و آن را با بودجه ۸۰ میلیون دلار تهیه کرده است. «جاذبه» در آخرین روزهای آبان ۱۳۹۱ اکران می‌گیرد.